

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی

محمد هادی شریفی* علی رفیعی مقدم**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۱۱

چکیده:

جواز استناد قاضی غیر مع به علم شخصی خود در مقام صدور حکم، یکی از مسایل دیرینه و پرسابقه فقهی است که امروزه خود مسأله ساز شده و مورد ابتلائی دستگاه قضایی است. این سوال که آیا قاضی میتواند در دادرسی خود را بی نیاز از دلیل بداند و تنها با علم خود رأی دهد یا پایبند اقتضای دلایلی است که دو طرف در دادرسی ارایه کرده اند، از دیرباز در حقوق ما مطرح شده است و فقها درباره چند و چون آن به بحث و گفتگو پرداخته اند.

لذا تحقیق حاضر در جهت شناسایی، اهمیت، تعریف، میزان تأثیر و طرق ارزیابی علم دادرسی، مکتوب گردیده است و سر آن جام پس از طرح مباحث مربوطه به این نتیجه می‌رسد که گرچه نظر مشهور فقهای امامیه حاکی از اعتبار مطلق علم قاضی است، اما در حقوق موضوعه ایران با توجه به قوانین موجود تنها علم ناشی از ادله معتبر دانسته شده و علم شخصی دادرسی فقط کارکرد کنترلی سایر ادله را بر عهده دارد. به عبارت دیگر تنها در مقابل ادله خلاف واقع ایستادگی میکند اما نمی‌تواند در صدد اثبات امری بر آید.

واژگان کلیدی: علم، دادرسی، فقه، حقوق موضوعه، ادله‌ی اثبات دعوی، آیین

دادرسی.

* کارشناس ارشد رشته حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات کرمان.

** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

مقدمه:

انسان‌ها موجوداتی مدنی‌الطبع هستند که ناگزیرند جهت بر آوردن حاجات و دفع ضرر از خود باهم نوعان تعامل و زندگی نمایند، در نتیجه باید با هم نوع خود ارتباط مستمر و دایم داشته باشد. در مسیر این ارتباطات تبعاً هریک از اشخاص دارای حقوق و تکالیفی هستند که رعایت قواعد و قوانین آن به منظور حفظ اجتماع از هرج و مرج، الزام آوراست. در این فرایند گاهی به دلایل مختلف حقوق اشخاص در تعارض بایکدیگر قرار می‌گیرند، بدین لحاظ جامعه انسانی به منظور حفظ حریم و رعایت حقوق و جلوگیری از تجاوز به حقوقی‌کدیگر از ابتدا قواعد و مقرراتی را ترسیم نموده که در قالب عرف و رویه‌ی اجتماعی بر روابط خود حاکم میگرداند.

با گسترش این اجتماعات و پیشرفت آن، نهایتاً قانون مدون به شکل امروزی تنظیم گردیده است. براین اساس علم حقوق تامین‌کننده نظم، آرامش ثبات و امنیت در اجتماع آن‌هاست و در سایه این علم و عمل به آن، سایر علوم به رشد و شکوفایی رسیده‌اند، چون وظیفه ویژه علم حقوق برقراری قسط و عدالت است.

اصولاً اقامه دعوا و شروع به دادرسی، مستلزم آن است که شخصی مدعی وجود حقی برای خود در برابر کسی باشد که منکر این حق است. اما زمانی ادعای ثبوت حق مفید است که به اثبات برسد. از طرف دیگر اثبات حق می‌بایست در محضر دادگاه و نزد قاضی آن جام شود. یعنی شاخص عدالت و ترازوی اثبات به دست قاضی سپرده شده و اوست که براساس قوانین تشخیص می‌دهد که دلیل معتبری برای اثبات حق ادعایی وجود دارد یا خیر؟

با این اوصاف اهمیت بحث در خصوص نقش دادرسی در اثبات دعوا را باید به اهمیت اجرای عدالت و حق‌گزاری در جامعه دانست. پس بررسی این مساله که قاضی در روند اثبات دعوی مدنی چه جایگاهی دارد و در خصوص میزان اعتبار علم شخصی قاضی در دادرسی‌های مدنی و این که آیا قاضی مجاز است در رسیدگی حقوقی

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی.....^۳

تصمیم خود را بر علمی که خارج از دادرسی به دست آورده بنا نهد، از اهمیت به سزایی برخوردار است.

این تحقیق یک تحقیق نظری کاربردی است. هدف نظری تحقیق شناخت مبنای علم قاضی در سابقه فقهی است یعنی این که شارع براساس چه اصول و مبانی ای علم قاضی را قابل استناد دانسته است و این که آیا امروزه نیز همان اصول و مبانی برای استناد به علم قاضی وجود دارد یا خیر؟

هدف کاربردی نیز دارد، خصوصا برای قانون گذار که در امور آیین دادرسی مدنی و ادله‌ی اثبات دعوا جایگاه علم قاضی را به عنوان دلیل روشن کرده، تا قاضی بداند که آیا می‌تواند از آن استفاده کند یا خیر و در صورت عدم جواز، بدان متوسل نشود.

روش شناسی تحقیق :

از آن جا که تحقیقی را که با هدف علت‌یابی و تحلیل روابط بین پدیده‌های مختلف آن جام شود، تحقیق تحلیلی می‌نامند،^۱ لذا روش تحقیق مزبور، تحلیلی است که در آن به دنبال نقد موضوع مورد تحقیق هستیم و با استفاده از کتب مختلف در این زمینه، مقالات منتشره و تحقیقات آن جام شده به بررسی و نقد نظرات ارایه شده می‌پردازیم.

اول_ تبیین جایگاه علم دادرسی

مختصرا باید گفت که علم قاضی در عداد دلایل اثبات امور مدنی نیامده است و تنها در بعضی از مواد قوانین کیفری، به عنوان دلیل اثباتی جرایم خاصی مورد تصریح قانون گذار قرار گرفته است. لذا علی‌رغم این که نظر مشهور فقهی در مورد حجیت علم قاضی، اعتبار به صورت مطلق است، لکن با توجه به نظام دلایل قانونی و عدم تصریح

^۱ علی‌عباس، حیاتی، روش تحقیق در علم حقوق (نحوه‌ی نگارش پایان نامه)، نشر میزان، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۰ هـ.ش، ص ۲۷.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی.....^۴

قانون گذار به حجیت علم قاضی در امور حقوقی، به سادگی نمی‌توان قایل به حجیت آن به عنوان دلیلی مستقل، برای اثبات امر مدنی شد.^۱

البته با توجه به این که رویکرد قانون گذار ایرانی، مانند قانون گذار فرانسه و اغلب کشورهای دنیا^۲ به این مساله بوده است که دغدغهی اصلی خود در دادرسی را، کشف واقع قرار دهد و همان طور که در ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ ه. ش، این اراده‌ی خود را تصریح و در ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز به گونه‌ای دیگر آن را تبیین نموده است، دیگر نمی‌توان پذیرفت که نظام دلایل قانونی به همان شدت و حدت سابق مورد نظر نظام دادرسی و مقنن ایرانی می‌باشد.

چرا که قانون گذاران ایران بخوبی دریافته‌اند که تنها راه رسیدن به کمال مطلوب دادرسی، کشف حقیقت عینی است و با کشف این حقیقت مطلق است که عدالت مدنی محقق خواهد شد در نتیجه دستیابی به این حقیقت دیگر در انحصار دلایل قانونی نخواهد بود و باید برای رسیدن به نتایج دقیق تر و ملموس تر در دادرسی ها از کلیه

^۱ اصولی از قانون اساسی و موادی از بعضی قوانین، بر سیستم دلایل قانونی، در امور مدنی تأکید می‌ورزد. هرچند در کل، سیستم دادرسی نظام حقوقی ایران نیز مانند حقوق فرانسه، از سیستم دلایل مختلط تبعیت نموده است. اصل ۱۶۶ قانون اساسی، دادگاه ها را ملزم به صدور احکام مستدل و مستند به قوانین و اصولی که رأی بر اساس آن ها حکم صادر شده است، نموده است و اصل ۱۶۷ نیز اصل در صدور حکم را قوانین مدونه قرار داده و قاضی را ملزم به رجوع به فقه، در صورت سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه دانسته است. مواد ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ نیز بر همین مفاد تأکید می‌کند. لذا جایی برای این مساله باقی نمی‌ماند که قاضی به اطلاعات خود که خارج از ادله قانونی حاصل نموده است مثل مشاهده‌ی تأدیه دین توسط مدیون استناد نموده و بر مبنای آن رأی صادر نماید.

^۲ اکثر سیستم‌های حقوقی به قضات اختیارات وسیعی برای کشف حقیقت داده‌اند. برای مثال ماده ۱۰ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه مقرر می‌دارد: «قاضی حق دارد رأساً به هر شیوه‌ی تحقیقی که قانوناً پذیرفته شده دستور دهد». هم چنین بند ۲ ماده ۱۳۹ قانون دادرسی اروگوئه، مواد ۸۷۱ و ۸۷۷ بلژیک، مواد ۳۵۵، ۳۸۲ و ۴۴۰ برزیل نیز از چنین قاعده‌ای تبعیت نموده‌اند و در آمریکای لاتین نیز از زمان تصویب قانون فدرال مکزیک در سال ۱۹۳۲، کاربرد این قاعده بیشتر شده است. به نقل از: بتول، آهنی؛ اعتبار علم قاضی در صدور حکم، نشریه‌ی ندای صادق، شماره ۲۵، ۱۳۸۱ ه. ش. ص ۵۱.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی.....^۵

دلایل اثبات دعوا بهره جست.^۱

بنابراین ضمن پذیرش نظام دلایل قانونی در زمان حاضر، باید برای علم قاضی اهمیت بیشتری نسبت به سابق قایل بود.

از جهت دیگر، چون قانون گذار تصریح به حجیت علم قاضی به صورت مستقل ننموده است، علم خارج از ادله اثباتی معتبر نبوده و تنها، علم ناشی از ادله مورد تأیید مقنن قرار گرفته است. به هر صورت نمی توان از علم دادرسی به اطلاق چشم پوشید و انسانی عدالت گستر را به ماشین پذیرش ادله قانونی و مأمور اجرای قانون و اعمال اصول دادرسی و اثبات تبدیل کرد و قاضی جاهل نسبت به واقع را که بی چون و چرا، به مقتضای ادله قانونی رسیدگی می کند و از علم خود چشم می پوشد مجری واقعی عدالت دانست.^۲

از طرف دیگر در روزگار فعلی که پابندی به ارزش های دینی و وجدانی در جوامع بشری رو به افول نهاده باز گذاشتن دست قاضی، تا در هر زمینه ای به بهانه ای عمل به علم خود دودمان مردم را به مخاطره اندازد، خطرناک است و باید قایل به قول وسط شد^۳

بدین مفهوم که نباید به علم شخصی قاضی که ناشی از ادله نیست، وقعی نهاد.^۴ مفهوم ماده ۱۳۳۵ قانون مدنی نیز این مساله را مورد تأیید قرار داده است. به گفته ای یکی از اساتید حقوق اعتقاد قاضی فصل خصومت نمی کند بلکه حکم اوست که

^۱ مجید، پوراستاد، نقش دادگاه در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، رساله دکتری، دانشگاه حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۵ ه ش.

^۲ ناصر، کاتوزیان، نظریه عمومی تعهدات، ص ۵۷۷.

^۳ این کلام شافعی را نباید از خاطر برد که: «لولا قضاء السوء، لقلت ان للحاکم ان یحکم بعلمه»، بدین مفهوم که: «اگر قضاوت فاسد نبودند می گفتم که قاضی می تواند به علم خود عمل کند». ابن حجر، العسقلانی، فتح الباری (شرح صحیح البخاری)، جلد ۱۳، دار المعرفه، بیروت، بی چا، بی تا، ص ۱۶۰.

^۴ عبدالله، شمس، آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، شماره ۲۱۱، ص ۱۲۷.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی.....^۶

تمیز حق می‌دهد.^۱ از سوی دیگر چون ادله نهایتاً باید قاضی را قانع کند نباید از علم او چشم پوشید. لذا علم قاضی در صورتی که ناشی از ادله باشد معتبر است و ادله‌ی قانونی تا زمانی اعتبار دارند که قاضی علم به عدم صحت آن‌ها پیدا نکند.

در این جا تنها یک سؤال باقی می‌ماند و آن این که اگر در ادله‌ی قانونی، دلیلی که مثبت دعوا باشد، یافت نشد و این در حالی بود که قاضی علم به واقع قضیه داشت وظیفه‌ی او چیست؟ آیا باید گفت که قاضی باید به علت فقدان دلایل اثباتی، حکم به بی‌حقی خواهان صادر کند؟ که در این صورت با عذاب وجدان مواجه خواهد شد و حتی به قول بعضی از فقها، به علت صدور حکم بر خلاف واقعی که از آن مطلع است از مدار عدالت خارج شده و فاسق تلقی خواهد شد و دیگر صلاحیت قضاوت نخواهد داشت^۲ و یا این که می‌تواند در مورد سؤال، از رسیدگی استنکاف نماید؟ چنانچه یکی از حقوق دانان از ملاک تبصره‌ی ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی چنین امری را استفاده نموده است.^۳

قول سومی که می‌توان در این مقام ابراز داشت، آن است که قاضی در این مورد به خصوص، با اجازه‌ای که در اصل ۱۶۷ قانون اساسی به وی داده شده است با مراجعه به فقه و پیروی از نظر مشهور فقیهان امامیه به علم خود عمل کرده و مطابق آن اقدام به اصدار رأی نماید.^۴

۱. ناصر، کاتوزیان، همان.

۲. «و ایضا لو لم یقض بعلمه افضی الی ایقاف الاحکام او فسق الحکام، لانه اذا طلق الرجل زوجته بحضرتة ثلاثاً، هم حجر الطلاق، کان القول قوله مع یمینه، فإن حکم بغير علمه و هو استحلاف الزوج و سلمها الیه فسق، و إن لم یحکم له وقف الحکم و هکذا اذا اعتق الرجل عبده بحضرتة ثم جحد و اذاغصب من رجل مالا ثم جحد یفضی الی ما قلناه، فإذا أفضی الی ما قلناه سقط». الشیخ محمد بن حسن، الطوسی، الخلاف، جلد ۶، ص ۲۴۴ و ۲۴۵؛ الشیخ محمد حسن، النجفی، جواهر الکلام، ص ۸۸.

۳. عبدالله، شمس، آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، شماره‌ی ۲۱۱، ص ۱۲۸.

۴. اصغر، عزیز قورتانی، بررسی فقهی و حقوقی تحصیل دلیل و اعتبار علم قاضی در امور مدنی، ص ۲۰۲.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی.....^۷

در شرایط فعلی قول سوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا قول اول و صدور حکم به بی‌حقی خواهان در صورت علم قاضی به واقع امر، منجر به فسق و عذاب وجدان او خواهد شد. اما قول دوم و توقف در دادرسی نیز ضمن اشکالی که فقها بر آن وارد کرده‌اند و ایقاف را جایز ندانسته‌اند^۱ خلاف صریح اصل ۱۶۷ قانون اساسی و مواد ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری است.

ضمن این که استناد به تبصره‌ی ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا تبصره‌ی مذکور در مقام جلوگیری از عمل قاضی بر خلاف قانون و امور حکمی است و بحث حاضر در خصوص امور موضوعی است و لذا، نمی‌توان از ملاک تبصره‌ای که در مقام بیان منع در امور حکمی است برای امور موضوعی استفاده نمود. اما قول سوم عمل به مفاد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و مواد قانونی مزبور مانند اصل ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی تلقی خواهد شد.

با این حال در مورد عمل قاضی به علمش، تنها باید به همین مورد، یعنی صورت فقدان دلایل اثباتی لازم و عالم‌بودن قاضی به واقع امر، بسنده کرد، زیرا در صورتی که دلایل اثباتی موجود باشد و علم قاضی نیز بر خلاف آن‌ها نباشد، مطابق اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ قانون اساسی، باید بر وفق دلایل قانونی موجود رسیدگی و اقدام به صدور رأی نماید.

دوم_ رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات

بر خلاف آن چه سیستم دلایل معنوی و اقناع وجدان قاضی اعتقاد دارد، در این جا لازم نیست ادله اثباتی، وجدان قاضی را قانع نماید تا معتبر تلقی گردند. به عبارت دیگر، در سیستم دلایل معنوی، آن چه اعتبار دارد اقناع وجدان قاضی است و هر چیزی که این اقناع را حاصل نماید، حجت است اما در این جا، اگرچه ادله‌ی اثبات دعوا فاقد وصف موضوعیت مطلق بوده لکن کارکرد آن‌ها نیز این نیست که باعث ایجاد علم در

^۱. الشیخ محمد حسن، النجفی، جواهر الکلام، ص ۸۸

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی.....^۸

وجدان قاضی شوند، بلکه لازم است که بر خلاف علم قاضی نباشند. بدین مفهوم که این ادله معتبرند اگرچه علمی برای قاضی در قضیه به همراه نداشته باشند، لکن اگر قاضی به عدم صحت مفاد آن ها آگاه باشد، نمی تواند بر مبنای آن ها اقدام به صدور رأی نماید.

در یک کلام باید گفت، ادله اثبات قانونی، نه موضوعیت مطلق دارند و نه طریقت مطلق، بلکه واجد هر دو وصف به صورت نسبی می باشند. دلیل این که موضوعیت مطلق ندارند آن است که اگر قاضی به عدم صحت آن ها آگاه باشد، نمی تواند بر مبنای آن ها رأی صادر کند.

علت عدم طریقت مطلق نیز می تواند آن باشد که اگر تنها یک شاهد در موضوعی که شهادت دو شاهد را برای اثبات نیاز دارد، وجود داشته باشد و شهادت او منجر به علم قاضی به واقع شود، نمی توان به استناد آن اقدام به صدور رأی نمود و دلیل دیگر آن است که طریقت مطلق در نهایت منجر به سیستم دلایل معنوی خواهد شد که مسلماً در زمان حاضر، در اثبات دعاوی مدنی، مورد پذیرش واقع نشده است.

اکنون که جایگاه علم قاضی را در ادله اثبات دعاوی مدنی شناختیم، لازم است رابطه علم دادرسی را با هر یک از دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی بررسی کرده و با اشاره به قوانین، حکم مواردی مانند صورتی که علم دادرسی مخالف مفاد ادله باشد را بیان نماییم.

الف- نقش دادرسی در سنجش دلایل تبعدی

دلیل تبعدی یا قانونی به دلیلی اطلاق میشود که قطع نظر از اثر اقناع کننده آن به دلیل اعتبار مقنن، بر دادرسی تحمیل میشود. از دلایل مدنی در حقوق ایران اقرار، سند، امارات قانونی و سوگند در شمار دلایل مزبور قرار دارند که به بررسی آن ها در این قسمت پرداخته می شود.

۱_ علم دادرس و اقرار

قبل از تدوین قانون مجازات اسلامی سال ۹۲ و هم چنین لایحه‌ی قانون آیین دادرسی کیفری جدید اقرار در امور کیفری و امور مدنی از لحاظ اعتبار و حجیت وضعیت یکسانی نداشت. در حقوق کیفری، اقرار وقتی معتبر بود که همراه با قرآینی باشد که این قرآین، مفاد اقرار را تأیید نماید. یعنی اقرار باید جنبه طریقی برای احراز واقع داشته و دادرس در صورت منطبق بودن اقرار با اوضاع و احوال مسلم قضیه از آن تبعیت خواهد نمود.^۱ ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ در این زمینه مقرر می‌داشت:

«هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرمی نماید و اقرار او صریح و موجب هیچ گونه شک و شبهه‌ای نباشد و قرآین و امارات نیز مؤید این معنا باشد، دادگاه مبادرت به صدور رأی می‌نماید و در صورت انکار یا سکوت متهم یا وجود تردید در اقرار یا تعارض با ادله‌ی دیگر، دادگاه شروع به تحقیق از شهود و مطلعین و متهم نموده و به ادله‌ی دیگر نیز رسیدگی می‌نماید.»

لیکن ماده ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بعد از بیان ادله‌ی اثبات جرم که عبارتند از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد قانونی و علم قاضی، در ماده ۱۶۱ بیان می‌دارد:

«در مواردی که دعوای کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آن‌ها رأی صادر می‌کند مگر این که علم به خلاف آن‌ها داشته باشد.»

و همین عبارت را عیناً در فصل دوم از باب سوم لایحه قانون آیین دادرسی کیفری جدید (ماده ۱۳۲) تکرار می‌نماید. ملاحظه می‌گردد قانون‌گذار در تدوین قانون جدید مجازات اسلامی و هم چنین لایحه ذکر شده رویکرد خود را کاملاً تغییر داده و اقرار را

۱. ناصر، کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه. ش، ص ۲۶۲.

رابطه علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۱۰

دارای جنبه موضوعی قلمداد می‌کند.

قانون مدنی نیز پس از تعریف اقرار در ماده ۱۲۵۹،^۱ در ماده ۱۲۷۵ مقرر می‌دارد:

«هر کس اقرار به حقی برای غیر کند، ملزم به اقرار خود خواهد بود».

هم چنین ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی جدید که مفاد آن متضمن مفاد ماده

۳۶۵ قانون قدیم است، می‌نویسد:

«هرگاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل ذی حق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری

برای ثبوت آن لازم نیست».

بر اساس این حکم، در صورت اقرار، دادرس مدنی حق رسیدگی به دلایل دیگر را

ندارد و مفاد این مواد قانونی، مفید معنای موضوعیت محض برای اقرار خواهد بود. اما

با توجه به ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی این شبهه برطرف خواهد شد، زیرا این ماده مقرر

می‌دارد:

«اگر کذب اقرار در نزد حاکم ثابت شود، آن اقرار اثری نخواهد داشت».

به همین جهت فقهای اسلام در صورتی که حس، عقل یا شرع به طور قطع بر کذب

اقرار دلالت کند اقرار را باطل و بی اعتبار دانسته اند و این امر ممکن است به جهت

علم دادرس باشد.^۲

هم چنین ماده ۱۲۷۷ نیز مبتنی بر همین مبنا، پس از متذکر شدن عدم فایده‌ی انکار

پس از اقرار، ادعای مقرر مبنی بر فساد، اشتباه یا غلط بودن اقرار را مسموع نمی‌داند.^۳

^۱ این ماده قانونی اقرار را این چنین تعریف می‌کند: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر به

ضرر خود». برای ملاحظه ایراداتی که به این تعریف وارد شده است ر.ک به ناصر، کاتوزیان، مقدمه ی

علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، شماره ی ۳۳۲، صص ۳۴۴ به بعد.

^۲ حمید، المساکیه، الاقرار فی الاحکام القضاییه، بغداد، ۱۹۷۰ م، ص ۴۷۹.

^۳ البته باید خاطر نشان کرد که، ادعای اشتباه در اقرار تنها در صورتی پذیرفته است که ناشی از شبهه‌ی

موضوعی باشد. مثلاً اقرار به دین مورث خود نماید، ولی در بین کاغذهای متوفی قبضی کشف نماید

که دلالت بر ادای دین داشته باشد، اما اگر این ادعا ناشی از شبهه‌ی حکمی باشد قابل استماع نیست

در نهایت باید گفت که اقرار واجد وصف موضوعیت مطلق نیست، بلکه موضوعیت نسبی دارد و در صورت اثبات عدم مطابقت با واقع اثری نخواهد داشت. معلوم است که اقرار همیشه مطابق با واقع نخواهد بود و اعتبار آن به لحاظ کاشفیت از حقیقت است و لذا، اگر قاضی علم به خلاف واقع بودن اقرار پیدا نماید، نباید به آن توجه نماید. بله مادامی که فساد اقرار ثابت نشده و قاضی علم به خلاف آن ندارد، اقرار نافذ است و نفوذ آن مبتنی بر ایجاد علم در وجدان قاضی نیست و همین معنای موضوعیت نسبی است.

۲- علم دادرس و اسناد کتبی

سند از نظر حقوقی از حیث نوع و اعتبار اعلام های مندرج در آن به اقسام مختلف قابل تقسیم است در این قسمت بحث از سند در معنای خاص آن با فرض اصالت آن و اعلام هایی است که در واقع قسمت خاص سند را تشکیل می دهد.

ماده ۱۲۸۴ قانون مدنی اسناد کتبی را چنین تعریف می کند:

«سند عبارت است از هر نوشته که در مقام اثبات دعوا یا دفاع قابل استناد باشد».

هرچند این تعریف از آن جهت که مانع اغیار نیست، قابل خدشه به نظر می رسد، زیرا شهادت نامه که قابل استناد در مقام اثبات یا دفاع بوده و به صورت کتبی نیز می باشد را خارج نمی کند،^۱ لکن نسبتاً معنای واضحی را به ذهن تداعی می نماید.

اسناد مطابق ماده ۱۲۸۶ قانون مدنی به اسناد رسمی و عادی تقسیم می شوند. برخی از مواد قانونی در خصوص بعضی از اسناد، مفید موضوعیت مطلق آنان است. برای مثال ماده ۲۲ قانون ثبت در خصوص مالکیت املاک ثبت شده مقرر می دارد:

زیرا، جهل به قانون مسموع نیست، مانند این که وارثی که ترکه را قبول کرده، اقرار به دین مورث نماید و پس از آن مدعی شود که نمی دانسته است که مطابق قانون، به سمت وراثت، عهده دار آن دین خواهد شد.

احمد، متین دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۲، شماره ۴۸۰، ص ۳۹۶.

^۱ ماده ۱۲۸۵ قانون مدنی می گوید: «شهادت نامه سند محسوب نمی شود و فقط اعتبار شهادت را خواهد داشت».

رابطه علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۱۲

«همین که ملکی مطابق قانون در دفتر املاک به ثبت رسید، دولت فقط کسی را که ملک به اسم او ثبت شده و یا کسی را که ملک مزبور به او منتقل گردیده و این انتقال نیز در دفتر املاک به ثبت رسیده یا این که ملک مزبور از مالک رسمی ارثاً به او رسیده باشد، مالک خواهد شناخت».

اما در ماده ۱۲۸۸ قانون مدنی متذکر می شود که:

«مفاد سند در صورتی معتبر است که مخالف قوانین نباشد».

و مسلماً مرجع تشخیص مطابقت و عدم مطابقت، قاضی است. لذا اگر دادرس به هر طریقی، علم به مخالفت سند تنظیمی، با قانون پیدا کرد آن را ابطال نموده و خصوصاً اگر این مساله در خلال جرمی رخ دهد مطابق ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲، باید دستور انعدام سند را نیز در ضمن رأی صادر نماید. ماده فوق بازپرس یا دادستان را مکلف میکند تا تکلیف اشیا و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده را مشخص کرده تا حسب مورد مسترد، ضبط یا معدوم گردند.

می توان یکی از موارد خلاف قانون بودن سند را در صورتی دانست که مفاد سند خلاف واقع باشد زیرا سند وقتی معتبر است که متضمن حقیقت باشد و مسلماً قانون گذار، دارندگان اسناد مشتمل بر کذب و مطالب خلاف واقع را مورد حمایت قرار نداده است.^۱

^۱ البته این قاعده به لحاظ مصالح مهم تر مثل ملاحظه اعتبار اسناد ملکی استثنایاتی نیز دارد، برای مثال در خصوص ثبت املاک، مطابق ماده ۲۴ قانون ثبت مصوب سال ۱۳۱۰ هجری شمسی، « پس از انقضای مدت اعتراض، دعوی این که در ضمن جریان ثبت تضییع حقی از کسی شده، پذیرفته نخواهد شد، نه به عنوان عین، نه به عنوان قیمت، نه به هیچ عنوان دیگر خواه حقوقی باشد خواه جزایی... » و لذا جز در مواردی که در تتمه ی همین ماده آمده است - یعنی دعوی غیر از مطالبه ی قیمت و اجور و خسارت دعوا - مسموع نیست و در مورد عین ملک هیچ ادعایی قابل پذیرش نیست. به قول یکی از حقوقدانان، تنها استثنایی که بر ماده ۲۲ قانون ثبت وارد شده است در خصوص اسناد مالکیت معارض است. اما به نظر می رسد مفاد ماده ۱۲۸۸ قانون مدنی که نسبت به ماده ۲۲ قانون ثبت مؤخر است نیز

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۱۳

خصوصاً اگر مورد از موارد خلاف نظم عمومی و یا اخلاق حسنه باشد که با ملاک منع مذکور در ماده ۹۷۵ قانون مدنی مواجه خواهد بود.

فقهای اسلامی به ویژه قدما قایل به عدم حجیت سند و کتابت بوده اند مگر این که بر دادرسی از محتویات آن علم حاصل شود که در این صورت دادرسی بر مبنای علم و اطمینان شخصی خود رأی صادر مینماید.^۱ در مقابل این نظر، اکثر فقهای عامه با توجه به استحسان، اسناد را ملاک عمل میدانند.^۲

سرآن جام باید گفت، علم دادرسی در صورتی معتبر است که ناشی از ادله‌ی قانونی مثل سند باشد و از طرف دیگر، در صورتی که قاضی بر خلاف قانون بودن و خلاف واقع بودن اسناد، علم پیدا نماید، نمی‌تواند به آن‌ها استناد کند و آن‌ها را معتبر بشناسد. هم چنین در ارتباط با تقابل علم دادرسی با سند باید قایل به تفکیک شد زیرا بر اساس ماده ۱۳۲۴ قانون مدنی، علم قاضی ناشی از اماره قضایی در صورتی قابل استناد است که دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد و با توجه به ماده ۱۳۰۹ همان قانون، در مقابل سند رسمی و مندرجات چنین اسنادی علم دادرسی قابلیت استناد ندارد ولی در سایر اسناد عادی چون این اسناد مفید علم نوعی بوده بنابر این علم دادرسی مقدم بر آن است و منعی از طرف قانون در این مورد وارد نشده است.

۳- علم دادرسی و امارات

قانون مدنی در تعریف اماره، در ماده ۱۳۲۱ می‌نویسد:

می‌تواند استثنای دوم بر این ماده تلقی گردد. غلامرضا، شهری، حقوق ثبت اسناد و املاک، جهاد دانشگاهی، تهران، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۷ هـ.ش. ص ۹۵.

^۱ ابوالقاسم بن محمد حسن، قمی، جامع الشتات، ج ۲، دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ.ش، صص ۶۷۲ و ۶۷۳، هم چنین: السید الکاظم، الحائری، القضاء فی الفقه الاسلامی، مجمع الفکر الاسلامی، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ هـ.ق، ص ۱۸۴ و محسن، صفری، تعارض میان سند و شهادت، مجله ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی تهران، شماره ۵۶، ۱۳۸۱ هـ.ش.

^۲ علیرضا، نوجوان، نقش دادرسی در اثبات دعاوی مدنی، ص ۲۶۷.

رابطه علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۱۴

«اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود».

امارات نوع اول که به حکم قانون دلیل بر امری شناخته می‌شوند امارات قانونی و آن چه به نظر قاضی است را امارات قضایی می‌نامند، که این دو از جهت میزان اعتبار و ارزش یکسان نمی‌باشند. در صورت وجود اماره‌ی قانونی بر اثبات ادعا، دادرس موظف است که آن را معتبر و کاشف از وجود امر مجهول بداند و در این صورت صدور حکم طبق آن برای دادرس غیر قابل اجتناب است حتی اگر دعوا از مواردی باشد که به شهادت شهود قابل اثبات نباشد.^۱ اما، اماره‌ی قضایی مفید علم دادرس از نظر کاشفیت از حق می‌باشد و در صورتی قابل استناد است که یا دعوا از مواردی باشد که به شهادت قابل اثبات باشد و یا این که دلایل دیگر را تکمیل نماید.^۲

ولی به طور کلی کارکرد اماره در جایی است که دلیلی در خصوص مورد وجود نداشته باشد، لذا، با وجود دلیل، اماره موضوعاً از اعتبار می‌افتد و به اصطلاح اصولی، دلیل «وارد» و اماره «مورود» تلقی خواهد شد.^۳ و به خاطر همین اماره‌ی قانونی در صورت وجود دلیل، فاقد حجیت است.

اما مساله این جاست که در صورتی که اماره‌ی قانونی دلالت بر امری داشته باشد، لکن در همان مساله، اماره‌ی قضایی نیز وجود داشته باشد که مفاد آن با اماره‌ی قانونی موجود در تعارض باشد تقدم با کدام اماره است؟ آیا اماره‌ی قانونی را باید مقدم داشت یا اماره‌ی قضایی مقدم خواهد بود؟

در پاسخ باید گفت اماره‌ی قضایی به علت این که اوضاع و احوال خصوص مورد

^۱. ماده ۱۳۲۳ قانون مدنی.

^۲. ماده ۱۳۲۴ قانون مدنی.

^۳. بعضی از اندیشمندان حقوق، دلیل را حاکم بر اماره دانسته‌اند. ولی به نظر می‌رسد که دلیل وارد بر اماره باشد زیرا دلیل با آمدن خود، موضوع اماره را بر خواهد داشت. برای دیدن نظر حکومت دلیل بر اماره ر.ک به ناصر، کا توزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، میزان، تهران، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۸، ه.ش. ذیل ماده ۱۳۲۱، ص ۷۸۴.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۱۵

دعواست و در حصول آن دادرسی مجال هر گونه تحقیق و تفکر را ندارد ناگزیر نتیجه این تحقیق به مراتب ارزنده تر از اماره قانونی است و به خاطر ظن شخصی که در پرونده برای قاضی ایجاد می‌کند بر اماره قانونی که مفید ظن نوعی است، مقدم خواهد بود و علت این امر تقدم ظن شخصی بر ظن نوعی در اثبات است.^۱

یکی از اساتید آیین دادرسی در تعریف اماره قضایی می‌نویسد: «امارات قضایی عبارت از استنباط‌های دادرسی است از قراینی که اصحاب دعوا به دست می‌دهند»^۲ و برای مثال می‌گوید: «مثلاً اوضاع و احوالی که دلالت کند بر این که صلح اموال از طرف مدیون به یکی از اقربای خود برای فرار از دین بوده و یا در مواردی که مدعی ادعا کند کالای او را در محل معینی، طرف آتش زده و تلف کرده است و بر دادگاه معلوم شود که مدعی علیه، در آن وقت در مسافرت و شهر دیگری بوده که انتساب عمل به او امکان‌پذیر نیست».^۳

در مورد اماره قانونی نیز مشخص شد که اگر علم قاضی ناشی از ادله‌ی دیگر باشد، اماره قانونی از کار می‌افتد چون موضوع اماره با وجود دلیل از میان برداشته می‌شود و اگر علم قاضی ناشی از اماره قضایی باشد، باز هم نوبت به اماره قانونی نمی‌رسد. اما اگر اماره قانونی مفید معنایی باشد و در خصوص مورد دعوا قاضی به چیزی علم نداشته باشد، بر مبنای همان اماره، رأی صادر خواهد شد. ولی به هر صورت تشخیص درجه‌ی اعتبار اماره، منحصرأ بسته به وجدان دادرسی است بدین مفهوم که تمیز میزان قوت و صراحت و تأثیر اماره، مربوط به نظر قاضی بوده و از مسایل ماهوی محسوب می‌شود.^۴

۴- علم دادرسی و قسم

^۱. همان، ذیل ماده ۱۳۲۴ قانون مدنی، ص ۷۸۵.

^۲. احمد، متین دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۲، شماره‌ی ۵۱۶، ص ۴۶۲.

^۳. همان، ص ۴۶۳.

^۴. همان، شماره‌ی ۵۱۷، ص ۴۶۴.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعوی مدنی..... ۱۶

قسم را می‌توان به «اخباری تشریفاتی که در آن خداوند متعال یا سایر مقدسات را بر صدق یا اظهار یا عهد خود گواه می‌گیرند» تعریف نمود.^۱ لذا در یک تقسیم‌بندی کلی، قسم به دو دسته‌ی سوگند عهدی و سوگند اثباتی تقسیم می‌شود. سوگند عهدی مانند سوگند وکلاء و قضات در مراسم تحلیف است و از محل بحث خارج است. اما، سوگند اثباتی یا قضایی، سوگندی است که در محدوده‌ی قانون، مثبت ادعا خواهد بود.^۲ سوگند قضایی و اثباتی به سه قسم تقسیم می‌شود: سوگند بتی، سوگند تکمیلی، سوگند استظهاری.^۳ قاعدتاً آن چه در این مقام از آن بحث می‌شود، قسم بتی یا قاطع دعا است. مقنن استفاده از سوگند را در جایی که دلیلی برای اثبات دعوی مدنی نیست، به عنوان آخرین علاج تعبیه نموده است.

ماده ۱۳۳۵ قانون مدنی در این خصوص مقرر می‌دارد:

«توسل به قسم وقتی ممکن است که دعوی مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد یا امارات ثابت نشده باشد. در این صورت مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به قسم او نماید.»^۴

با توجه به ماده مذکور اگر قبل از اتیان سوگند بر دادرسی علم بر صحت ادعای یکی از طرفین حاصل شده باشد اساساً امکان اجرای مراسم اتیان سوگند نخواهد بود.

^۱ عبدالله، شمس، ادله‌ی اثبات دعوی حقوق ماهوی و شکلی، چاپ سوم، دراک، تهران، ۱۳۸۸ ه. ش، ص ۱۶۱.

^۲ عبدالله، شمس، آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، شماره‌ی ۴۲۲ به بعد، صص ۲۶۴ و ۲۶۵.

^۳ سوگند بتی یا قاطع دعوی، سوگندی است که به عنوان دلیل مستقل برای اثبات دعوی استفاده می‌شود و موضوع ماده ۱۳۳۵ قانون مدنی است. اما سوگند تکمیلی، برای تکمیل دلایل ناقص در موارد قانونی، مثل تکمیل یک شاهد در اثبات دعوی مالی موضوع بند «ب» ماده ۲۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی مورد استعمال دارد و سوگند استظهاری، در دعوی علیه میت به کار می‌رود (موضوع مواد ۱۳۳۳ قانون مدنی و ۲۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی).

^۴ اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴ هجری شمسی.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۱۷

بنابراین امکان ندارد همان دادرسی که مراسم اتیان سوگند را برگزار نموده، بعد از آن ادعای علم از محتویات پرونده را مطرح کرده و به سوگند ترتیب اثر ندهد. یعنی ماده ۱۳۳۵ قانون مدنی تکلیف تعارض علم قاضی ناشی از ادله را با قسم معین نموده است و در واقع در جایی که چنین علمی وجود دارد، نوبت به قسم نمی‌رسد. در موردی که قاضی از خارج عالم به قضیه باشد و این علم با مفاد آن چه قسم بر آن یاد می‌شود تعارض داشته باشد، در صریح قانون تعیین تکلیف نشده است. اما از ملاک ادله دیگر قانونی، که ادله‌ی مقدم بر قسم تلقی می‌شوند در این حالت، عدم جواز صدور حکم بر مبنای چنین سوگندی قابل استنتاج است. به عبارت دیگر وقتی اثبات عدم صحت یا کذب ادله‌ی دیگر مانند شهادت و اقرار که مقدم بر قسم هستند توسط علم قاضی، مستلزم عدم اعتبار آن هاست، به طریق اولی، سوگندی که کذب آن بر حاکم آشکار است، نمی‌تواند منشأ صدور حکم قرار گیرد. اما از لحاظ فقهی، تکلیف کاملاً مشخص است و مشهور فقهای امامیه بر این نظرند که قسم جنبه کاشفیت ندارد و وسیله حل مجهول قضایی نبوده^۱ در نتیجه چنین سوگندی که مفاد خلاف علم قاضی را افاده می‌کند، حجت نیست و حتی حکم صادره بر مبنای چنین سوگندی را، واجب النقض می‌دانند.^۲

ب- نقش دادرسی در سنجش دلایل اقناعی

دلایل اقناعی به دلایلی اطلاق می‌گردد که هدف از آن قانع شدن وجدان دادرسی بوده و وجدان قاضی در آن داور نهایی است و ارزش دلیل همان است که دادرسی تشخیص می‌دهد.

دادرسی از این دلایل در صورتی استفاده خواهد نمود که با آن قناعت وجدانی

^۱ حسینی، حسینی نژاد، ادله اثبات دعوی، ص ۲۶.

^۲ «مسأله ۴: لو تبین للحاکم بعد حکمه کون الحلف کذباً، يجوز بل يجب علیه نقض حکمه...». السید روح‌الله، الموسوی الخمینی، تحریر الوسیله، جلد ۲، ص ۴۱۸.

حاصل شود. بنابراین عنصر اساسی این دلایل، عدم تحمیل آن بر دادرس است. در حقوق اصل بر این است که دلایل اقناعی هستند^۱. لازم به ذکر است که بعضی از نظام ها در دلایل اقناعی از یک شیوه دیگر استفاده می کنند، بدین صورت که دادرس به دلیل قانونی ترتیب اثر خواهد داد ولی می تواند در صورت عدم مطابقت دلیل با اوضاع و احوال، آن را رد کند. چنان چه در امر کیفری اقرار از همین جنبه برخوردار است.^۲

۱_ علم دادرس و شهادت شهود

شهادت عبارت است از اظهارات اشخاص خارج از دعوی که امر مورد اختلاف را دیده یا شنیده یا شخصا از آن آگاه شده اند یعنی شخصی به نفع یکی از اصحاب دعوی و بر ضرر دیگری اعلام اطلاع و خبر از وقوع امری نماید، اگر وسیله آگاهی گواه، قوه بینایی او باشد گواه را شاهد عینی و گواهی او را مشاهده نامند و اگر وسیله آگاهی، قوه سامعه باشد گواه را شاهد سمعی و گواهی او را اسماع خوانند.

استناد به شهادت شهود یکی از دلایل مورد قبول جهت اثبات دعوی حقوقی در تمام سیستم های حقوقی می باشد و پذیرش آن به عنوان یکی از دلایل اثبات دعوی مورد اتفاق نظر همه رژیم های حقوقی است و تفاوت سیستم های حقوقی صرفاً در ارتباط با موضوعات قابل اثبات با شهادت و هم چنین تشخیص ارزش شهادت و درجه اعتبار آن می باشد.

در غالب نظام های حقوقی دادرس حق ارزش یابی شهادت شهود را دارد. از این نظر دادرس، محدود در شمار گواهان نبوده و ممکن است از شهادت یک نفر قناعت وجدانی حاصل نماید یا شهادت عده بی شماری را اقناع کننده تشخیص ندهد. اگر شهادت شهود مبتنی بر مساله ای باشد که قاضی نسبت به آن هیچ گونه علمی ندارد و یا این که قاضی علم به واقع قضیه دارد لکن، علم او موافق مؤدای

^۱. ناصر، کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ش ۲۹، ص ۵۴.

^۲. علیرضا، نوجوان، نقش دادرس در اثبات دعوی مدنی، ص ۲۷۲.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۱۹

شهادت است و شرایط اعتبار شهادت مثل رعایت تعداد، عدالت و بلوغ نیز مهیا باشد، اشکالی ندارد که بر مبنای این شهادت رأی صادر شود. اما اگر شهود بر مساله‌ای شهادت دادند لکن قاضی از خارج، علم به کذب یا حداقل، اشتباه بودن شهادت شهود داشت، نباید به این شهادت توجه کند و اقدام به صدور رأی نماید.

ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ مقرر می‌دارد:

«تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است.»

این ماده قانونی عیناً تکرار ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ هجری شمسی می‌باشد^۱ و مفهوم آن این است که اگر دادرسی، پس از استماع شهادت شهود، از قراینی مانند تناقض گفته‌های شهود، عدم صحت آن را دریافت و یا از خارج به کذب بودن آن آگاهی داشت به استناد چنین شهادتی نمی‌تواند رأی صادر کند.

ملاحظه می‌گردد که در حقوق ایران نیز ضمن پذیرش اصل شهادت، اهمیت موضوع تا جایی است که شورای نگهبان در نظریه شماره ۲۶۵۵-۱۳۶۷/۸/۸ به شرح مندرج در روزنامه رسمی شماره ۱۲۷۳۴- مورخ ۱۳۶۷/۸/۲۴ اعلام می‌کند، با لحاظ اصل ۴ قانون اساسی، ماده ۱۳۰۹ قانون مدنی از این نظر که شهادت بینة شرعی را در برابر اسناد معتبر فاقد ارزش دانسته خلاف شرع تشخیص و بدین جهت ابطال می‌گردد.^۲

۱. ماده‌ی مرقوم بدون تعیین تعداد گواهان، تشخیص درجه ارزش و تأثیر گواهان را به نظر دادگاه واگذار نموده بود و رویه قضایی مانند حکم شماره ۷۶۴ دادگاه عالی انتظامی قضات مورخ ۱۳۰۹/۰۸/۲۴ و دکتترین حقوقی بدون هیچ گونه تردید از این حکم حمایت می نمودند. به نقل از موسی، شهیدی، موازین قضایی، چاپ خانه علمی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۰ ه. ش، شماره ۳۹۳، ص ۱۸۷ و سید محسن، صدر زاده افشار، ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، مرکز دانشگاهی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۶ ه. ش، ص ۱۵۴ و محمود، سرشار، شهادت در امور مدنی و کیفری، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، اسفند ۱۳۳۱ ه. ش.

۲. اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه نیز در تاریخ ۱۳۷۷/۲/۳۰ در نظریه‌ی شماره ی ۷/۱۲۹۰ خود در پاسخ این سوال که: «آیا ماده ۱۳۰۹ قانون مدنی که به موجب نظریه شماره ۲۶۵۵ - ۱۳۶۷/۸/۸ شورای

رابطه علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۲۰

هر چند که در مقابل نیز برخی دعاوی قابلیت اثبات صرفاً با شهادت شهود را نداشته و آرا و نظرات ارایه شده در این زمینه حاکی از عدم قابلیت استناد به شهادت در خصوص دعاوی مطروحه است. به طور مثال رای وحدت رویه‌ی شماره ۳۹۲۵ مورخ ۱۳۳۷/۰۱/۱۵ بیان میدارد:

«... عقد وقف صرفاً به وسیله شهادت شهود قابل اثبات نیست. از این رو نظر شعبه چهارم دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با ماده مزبور بوده است. بدیهی است که غاصبیت‌ید متصرف به عنوان مالکیت یا سبق تصرف وقف به وسیله شهادت شهود قابل اثبات است. این رای به موجب ماده واحده مصوب ۱۳۲۸/۴/۷ کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی لازم‌الاتباع می‌باشد».

ولی باید دانست که قانون‌گذار معتقد به طریقت داشتن شهادت شهود بوده و به موجب ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ تشخیص ارزش و تأثیر گواهی به نظر دادگاه محول شده است. هم چنین در مقام تأیید این نظر، ماده ۱۷۱ از قانون آیین دادرسی در امور کیفری نیز مقرر نموده است چنانچه دادگاه شهود معرفی شده را واجد شرایط قانونی تشخیص دهد شهادت آنان را می‌پذیرد، در غیر این صورت رد می‌کند.

باید توجه داشت که این بدان معنا نیست که دادرس مجاز باشد به مقتضای علم خود و بدون استناد به دلیل دیگری حکم خود را صادر نماید، بلکه چنانچه قبلاً متذکر شدیم، این قواعد فقط در جهت نفی، توان مداخله دارند و از جنبه‌ی اثباتی دلالتی ندارند. لذا اگر دادرس به عدم صحت شهادت آگاه بود، باید به سایر ادله توجه نموده و بر مبنای آن‌ها رسیدگی و اصدار رأی نماید.

نگهبان باطل گردیده است با توجه به این که در ماده ۴۱ قانون اصلاح موادی از قانون مدنی حذف نگردیده به اعتبار خود باقی است یا خیر؟» پاسخ داده است: «با توجه به این که در اصلاحات سال ۱۳۷۰ قانون مدنی تعرضی به متن ماده ۱۳۰۹ نشده و حذف نگردیده است، ماده ۱۳۰۹ قانون مدنی موضوعاً دارای قدرت اجرایی است».

رابطه علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۲۱

آری اگر هیچ دلیل دیگری در قضیه وجود نداشت، مورد مانند صورتی خواهد بود که اصلاً هیچ دلیلی در قضیه نبوده و قاضی عالم به بطن واقع است که در این جا گفتیم سه قول می‌توان ابراز داشت، که قول سوم به نظر صحیح‌تر بود به این صورت که به استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی به فقه رجوع نموده و بر مبنای نظر مشهور فقهای امامیه، به استناد علم خود به مساله رسیدگی نماید.

لکن اولاً؛ باید علم او از طریق عادی حاصل شده باشد و ناشی از وحی، علوم غریبه و یا خواب نباشد، ثانیاً؛ منشأ علم خود را ذکر نماید که قابلیت مناقشه در آن با رعایت اصل تناظر وجود داشته باشد و مفاد ماده ۱۳۱۹ قانون مدنی که شهادت شهود را در صورت اثبات خلاف واقع بودن غیر قابل ترتیب اثر میداند و یکی از طرق اثبات خلاف واقع بودن آن، علم معتبر دادرس می‌باشد نیز بر همین امر دلالت دارد.

اما باید دانست در فرضی که دلیل دیگری غیر از شهادت در پرونده موجود است نوبت به مراجعه به فقه و عمل به مقتضای علم شخصی نمی‌رسد.

۲- علم دادرس و معاینه و تحقیقات محلی

از نمونه دلایلی که قانون آیین دادرسی مدنی از آن نام برده و آن را مورد بررسی قرار داده است قرار معاینه‌ی محل و تحقیقات محلی است. بر اساس ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ که بیان می‌دارد:

«اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه‌ی محل، از امارات قضایی محسوب می‌گردد که ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه یا مؤثر در آن باشد».

اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل از امارات قضایی محسوب شده و موجب اطمینان یا علم دادرس خواهد بود. بنابراین هدف از این دو اقدام تحقیقی، رسیدن به اقناع وجدانی دادرس می‌باشد. در نتیجه به صراحت حکم ماده مزبور این اطلاعات جنبه اقماعی داشته و برابر و هم ارزش با اماره قضایی خواهد بود.

با این کیفیت معلوم است که امکان تعارض اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه

رابطه علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۲۲

محل با علم دادرس وجود ندارد، زیرا طبق ماده فوق این اطلاعات به عنوان قرینه محسوب شده و در آن واحد از قراین پراکنده برای دادرس، امارات مختلف قضایی حاصل نمی شود.

ماده ۲۵۰ قانون مذکور در این خصوص مقرر می دارد:

«اجرای قرار معاینه‌ی محل یا تحقیق محلی ممکن است توسط یکی از دادرسان دادگاه یا قاضی تحقیق به عمل آید. وقت و محل تحقیقات باید از قبل به طرفین اطلاع داده شود. در صورتی که محل تحقیقات خارج از حوزه دادگاه باشد، دادگاه می تواند اجرای تحقیقات را از دادگاه محل درخواست کند، مگر این که مبنای رأی دادگاه معاینه و یا تحقیقات محلی باشد که در این صورت باید اجرای قرارهای مذکور توسط شخص قاضی صادر کننده‌ی رأی صورت گیرد یا گزارش مورد وثوق دادگاه باشد».

همین مفاد در ماده ۳۴۳ قانون قدیم آیین دادرسی نیز در خصوص معاینه‌ی محل مقرر شده بود. همان طور که بیان شد از مفهوم این مواد چنین بر می آید که کارکرد این دو دلیل ایجاد علم در وجدان قاضی است و لذا اگر مفاد معاینه‌ی محل و تحقیقات محلی با علم قاضی در تعارض باشد، در واقع ثمره‌ای نداشته و فاقد اعتبار است.

۳- علم دادرس و ارجاع امر به کارشناس

در خصوص مبنای اعتبار نظر کارشناس بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. بدیهی است تشخیص این که نظر کارشناس تبعدی است یا به اقناع دادرس بستگی دارد، منوط به تشخیص مبنای فقهی آن خواهد بود.

در خصوص مبنای فقهی حجیت نظر کارشناس بین فقها اختلاف نظر است، از جمله رجوع به اهل ذکر (عالم) ^۱ خبر واحد ^۲، گواهی ^۳ اماره بودن آن ^۱ و علم آور بودن ^۲

^۱ محمد، بروجردی عبده، کلیات حقوق اسلامی، رهام، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه ش، ص ۸۵.

^۲ سید یوسف، حسینی، حجیت نظر کارشناس، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۳۵، ۱۳۸۰ ه ش، ص ۱۵۹.

^۳ محمد حسن، نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۳۲۳.

نظریه کارشناس به عنوان مبنای حجیت در عقاید فقهی قابل ملاحظه است. از بین نظریات، علم آور بودن نظر کارشناس با مبانی فقهی تناسب بیشتری دارد.^۳ از نظر حقوقی، قرار ارجاع امر به کارشناسی از دلایل دیگری است که در قانون آیین دادرسی مدنی مورد بررسی قرار گرفته است. این قرار در مواردی که خود دادرسی در آن ها تخصص ندارد، صادر می شود.

در خصوص این دلیل نیز باید گفت مفاد آن تا وقتی اعتبار دارد که مخالف علم قاضی در خصوص قضیه مطروحه نباشد. برای اثبات این امر، غیر از این که می توان به این مساله استدلال نمود که، تشخیص کامل یا ناقص بودن کارشناسی (مطابق ماده ۲۶۳ قانون جدید آیین دادرسی مدنی) و یا حتی ضرورت و یا عدم ضرورت اصل کارشناسی (مطابق ماده ۲۵۷ همان قانون) بسته به نظر دادرسی است، هم چنین می توان به ماده ۲۶۵ قانون جدید (که مفاد ماده ۴۶۰ قانون قدیم را تکرار می کند) اشاره نمود. ماده مذکور چنین مقرر می دارد که:

«در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد».

بنابراین اگر برای دادگاه جایز نباشد که مطابق مفاد کارشناسی که با اوضاع و احوال محقق مورد کارشناسی مطابق نیست اقدام به صدور حکم نماید، در صورتی که کارشناسی مخالف علم قاضی است، به طریق اولی نباید منشأ اثر باشد. البته نباید فراموش کرد که اگر برای قاضی علمی در قضیه مطروحه نباشد، کارشناسی می تواند منشأ صدور حکم باشد و نیازی نیست که برای قاضی علم ایجاد کند، بلکه عدم

۱. فتاوی مورخ ۱۳۷۵/۰۶/۱۷ آیت ... مکارم شیرازی رج مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۴، ص ۸۹.

۲. سید عبد الکریم، موسوی اردبیلی، فقه القضاء، مکتبه الامیر المومنین، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه ق، ص ۴۲۵ هم چنین میرزا جواد، تبریزی، صراط النجاه فی اجوبه الاستفتائات، جلد اول، سرور، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۴ ه ش، ص ۴۲۴.

۳. محمد هادی، معرفت، حجیت علم قاضی در ارتباط با رجوع به کارشناس، فصلنامه ی حق، دفتر ۲، ۱۳۶۴ ه ش، ص ۵۰.

مخالفت با علم کافی است.

سوم: نتیجه گیری

۱- اگرچه برای دادرس (قاضی) سه نوع علم متصور است که عبارت اند از: علمی که برای تصدی شغل قضاوت لازم است، علم ناشی از پرونده، علم شخصی دادرس که خارج از پرونده برای او حاصل شده است، لکن وقتی از اعتبار علم دادرس به عنوان یک نهاد حقوقی بحث میشود، نوع سوم یعنی اعتبار علم شخصی دادرس که از خارج پرونده و از راه متعارف برای او حاصل شده است، مراد است.

۲- در حقوق ایران، به خاطر حاکمیت نظام دلایل اثبات قانونی در امور مدنی و با توجه به این که قانون گذار، در جلد سوم قانون مدنی به انضمام فصل دهم از قانون آیین دادرسی مدنی، دلایل قانونی را احصاء نموده و علم قاضی را از نمونه ادله قانونی بر شمرده است، لذا نمی توان علم شخصی قاضی را جزء دلایل قانونی، به عنوان دلیلی مستقل بحساب آورد.

۳- دلایل دیگری نیز از قوانین برنظر فوق میتوان اقامه کرد. برای مثال مفهوم ماده آخر قانون مدنی یعنی ماده ۱۳۳۵ که اصلاحی سال ۱۳۷۰ هجری شمسی و مبین اندیشه‌ی قانون گذار پس از انقلاب است نیز، علم قاضی را معتبر ندانسته است، زیرا این ماده‌ی قانونی علم قاضی را تنها در صورتی که ناشی از آمارات و اسناد باشد معتبر می داند. هم چنین از موادی از قانون مجازات اسلامی نیز که علم قاضی را حجت دانسته و در بعضی از آن ها به حجیت علم قاضی در حقوق الناس نیز اشاره نموده است مانند ماده ۱۰۵ همان قانون نمی توان مجوزی برای معتبر دانستن علم قاضی در کلیه‌ی امور مدنی و خصوصی بدست آورد، زیرا اولاً، مواد مذکور تنها مفید حجیت علم قاضی در امور کیفری میباشد و ثانیاً در مواردی که به حقوق الناس نیز اشاره شده، باید آن را ناظر بر حقوق خصوصی ناشی از جرم دانست.

البته نباید از نظر دور داشت مفهوم "حقوق الناس" اختصاص به امور خصوصی

رابطه علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۲۵

نداشته و بین امور مدنی و کیفری مشترک است. بنابراین مواد کیفری مذکور صلاحیت نقض انحصار دلایل قانونی ذکر شده در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی را نخواهد داشت.

۴- اگر چه علم دادرس را نمی‌توان دلیلی مستقل در امور خصوصی بحساب آورد، لیکن این بدان معنی نیست که علم قاضی فاقد هرگونه اعتباری است. بلکه، چون وظیفه‌ی اداره‌ی و ارزیابی دلایل قانونی بر عهده‌ی قاضی است، اولاً، علم ناشی از دلایل معتبر خواهد بود، ثانیاً، اگر مفاد دلایل ابرازی، مخالف علم قاضی باشد و قاضی به عدم صحت آن‌ها علم داشته باشد، نمی‌تواند به این نوع از دلایل - که بر عدم صحت آن‌ها آگاه است - ترتیب اثر دهد و باید به مفاد سایر ادله رسیدگی و مطابق آن‌ها حکم صادر نماید.

۵- بنابراین ضمن پذیرش نظام دلایل قانونی در زمان حاضر، باید برای علم قاضی اهمیت بیشتری نسبت به سابق قایل بود. این رویکرد قانون گذار در برخی از مواد قانون آیین دادرسی مدنی جدید به وضوح دیده می‌شود. به عبارت روشن‌تر با وضع قوانینی مثل ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ هجری شمسی و رویکرد قانون گذار به کشف حقیقت در دعاوی، اگرچه دلایل قانونی هنوز به اعتبار خود باقی هستند، لکن دیگر موضوعیت مطلق نداشته و به نحوی طریق به سوی واقع بوده و در جهت ایجاد علم در وجدان قاضی کاربرد دارند.

۶- از جهت دیگر، چون قانون گذار تصریح به حجیت علم قاضی به صورت مستقل ننموده است، علم خارج از ادله اثباتی معتبر نبوده و تنها، علم ناشی از ادله مورد تأیید مقنن قرار گرفته است. پس در صورتی که دلایل اثباتی موجود باشد و علم قاضی نیز بر خلاف آن‌ها نباشد، دادرس مطابق اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ قانون اساسی، باید بر وفق دلایل قانونی موجود رسیدگی و اقدام به صدور رأی نماید.

به هر صورت نمی‌توان قاضی را ماشین پذیرش ادله‌ی قانونی دانست و قاضی جاهل نسبت به واقع را که بی چون و چرا، به مقتضای ادله‌ی قانونی رسیدگی می‌کند و

از علم خود چشم می‌پوشد مجری واقعی عدالت دانست.

۷- اگر قاضی به عدم صحت ادله‌ی ابرازی علم داشته باشد و هیچ‌گونه دلیل دیگری نیز در پرونده موجود نباشد، در این خصوص که وظیفه‌ی دادرس در این مورد چیست؟ سه نظر ابراز شده است که به نظر می‌رسد، وفق دستور اصل ۱۶۷ قانون اساسی باید پذیرفت که قاضی می‌تواند به فقه مراجعه نموده و با توجه به قول مشهور به علم خود عمل نماید و البته، فقط در همین مورد و با توجه به اصل مذکور، می‌توان حجیت علم قاضی را پذیرفت و نباید آن را به صورتی که در پرونده دلیلی وجود دارد که قاضی در خصوص عدم صحت آن علمی ندارد، سرایت داد.

۸- در خصوص مطلب فوق، استناد به تبصره‌ی ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا تبصره‌ی مذکور در مقام جلوگیری از عمل قاضی بر خلاف قانون و امور حکمی است و بحث حاضر در خصوص امور موضوعی است و لذا، نمی‌توان از ملاک تبصره‌ای که در مقام بیان منع در امور حکمی است برای امور موضوعی استفاده نمود. اما قول سوم عمل به مفاد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و مواد قانونی مزبور مانند اصل ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی تلقی خواهد شد.

۹- اصل بی طرفی دادرس مبنای قاعده‌ی منع تلقین دلیل است نه قاعده‌ی منع تحصیل دلیل. این اندیشه که اصل یاد شده مبنای قاعده‌ی منع تحصیل دلیل قرار گرفته نتیجه‌ی یک فرآیند فکری بود.

اولا اندیشه سنتی: که هرگونه آورده‌ای را از غرب موجب زوال دین مردم میدانست. ثانیاً اندیشه‌ی سیاسی روشن فکرانی چون میرزا ملکم خان مبنی بر این که پذیرش یک اندیشه غربی در ایران باید ثابت شود که ریشه آن اسلامی است. ثالثاً اندیشه حقوقی پس از انقلاب مشروطه که تحت تأثیر دو اندیشه قبلی قانون گذار مجبور شده بود قوانین ماخوذ از اروپا را بصورت قواعد شرعی جلوه دهد.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن ترجمه‌ی غلط واژه‌ی *neytralite* به بی

طرفی است.^۱

۱۰- قانون گذار ایرانی نیز با تصویب قوانینی مثل ماده ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی، تمایل خود را به تعدیل قاعده‌ی منع تحصیل دلیل ابراز داشته و این مساله را در چند قانون دیگر نیز تاکید نموده بود، هم چنین با تصویب قانون جدید آیین دادرسی مدنی در سال ۱۳۷۹ هـ.ش و ماده ۱۹۹ آن، مرز بین منع تحصیل دلیل و جواز تحقیق برای کشف حقیقت را مشخص کرد و قاضی را ملزم به رعایت قاعده‌ی بی طرفی دقیقاً در زمان اقدام به این دو دانست.^۲

^۱. مجید، پور استاد. مقاله پیدایش و چالش قاعده‌ی منع تحصیل دلیل. فصلنامه‌ی حقوق. مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. دوره ۴۰. شماره ۴. زمستان ۸۹.

^۲. سیاق این ماده، بیشتر از این که حاکی از اختیار دادرس باشد، حاکی از وظیفه دادرس در انجام اقدامات و تحقیقات لازم جهت کشف حقیقت است و این نشان گر اراده‌ی مصمم قانون گذار در وصول به کشف حقیقت واقعی و ردع قضات و حقوق دانان از قاعده‌ی منع تحصیل دلیل است.

فهرست منابع

اول - فارسی

۱. پور استاد، مجید، نقش دادرسی مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، چاپ اول، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، ۱۳۸۹ ه.ش.
۲. حسینی نژاد، حسینقلی، ادله‌ی اثبات دعوا، چاپ اول، تهران، میزان، ۱۳۷۴ ه.ش.
۳. حیاتی، علی عباس، روش تحقیق در علم حقوق (نحوه‌ی نگارش پایان‌نامه)، چاپ چهارم، تهران، میزان، ۱۳۹۰ ه.ش.
۴. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۴ ه.ش.
۵. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۴ ه.ش.
۶. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ اول، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۴ ه.ش.
۷. شمس، عبدالله، ادله‌ی اثبات دعوا حقوق ماهوی و شکلی، چاپ سوم، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۸ ه.ش.
۸. شهری، غلامرضا، حقوق ثبت اسناد و املاک، چاپ بیست و دوم، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۷ ه.ش.
۹. شهیدی، موسی، موازین قضایی (حقوقی - جزایی - اداری - امور وکلا) محکمه عالی انتظامی از نظر تخلف اداری، چاپ سوم، تهران، چاپ خانه علمی، ۱۳۴۰ ه.ش.
۱۰. صدرزاده افشار، سید محسن، ادله‌ی اثبات دعوی در حقوق ایران، چاپ سوم، تهران، مرکز دانشگاهی، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۱. عبده بروجردی، محمد، کلیات حقوق اسلامی، چاپ اول، تهران، رهام، ۱۳۸۱ ه.ش.

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۲۹

۱۲. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، جلد اول، چاپ اول، تهران، میزان، ۱۳۸۰ ه. ش.
۱۳. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، جلد دوم، چاپ اول، تهران، میزان، ۱۳۸۳ ه. ش.
۱۴. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، نظریه‌ی عمومی تعهدات، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۹ ه. ش.
۱۵. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ بیست و دوم، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ه. ش.
۱۶. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، چاپ هفتاد و دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸ ه. ش.
۱۷. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۱، چاپ اول، تهران، مجد، ۱۳۷۸ ه. ش.
۱۸. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۲، چاپ اول، تهران، مجد، ۱۳۷۸ ه. ش.
۱۹. نوجوان، علیرضا، نقش دادرسی در اثبات دعاوی مدنی، چاپ اول، تهران، جنگل، ۱۳۸۹ ه. ش.

ب : مقالات و نشریات

۲۰. آهنی، بتول، اعتبار علم قاضی در صدور حکم، نشریه ندای صادق، شماره ۲۵، ۱۳۸۱ ه. ش.
۲۱. پور استاد، مجید، پیدایش و چالش قاعده‌ی منع تحصیل دلیل. فصلنامه‌ی حقوق. مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره‌ی ۴۰، شماره‌ی ۴، زمستان ۸۹ ه. ش.

رابطه علم دادرس با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۳۰

۲۲. حسینی، سیدیوسف، حجیت نظر کارشناس، مجله‌ی حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۳۵، ۱۳۸۰ ه.ش.
۲۳. سرشار، محمود، شهادت در امور مدنی و کیفری، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۲۹، ۱۳۳۱ ه.ش.
۲۴. صفری، محسن، تعارض میان سند و شهادت در حقوق مدنی ایران و فقه امامیه، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۵۶، ۱۳۸۱ ه.ش.
۲۵. مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۴، ص ۸۹ (فتوای مورخ ۱۳۷۵/۰۶/۱۷ آیت ... مکارم شیرازی)
۲۶. معرفت، محمد هادی، حجیت علم قاضی در ارتباط با رجوع به کارشناس، فصلنامه حق، دفتر دوم، ۱۳۶۴ ه.ش.

ج : پایان نامه ها

۲۷. پوراستاد، مجید، نقش دادگاه در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، رساله دکتری، دانشگاه حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۵ ه.ش.
۲۸. عزیزی قورتانی، اصغر، بررسی فقهی و حقوقی تحصیل دلیل و اعتبار علم قاضی در امور مدنی، پایان نامه دوره‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۷۸ ه.ش.
۲۹. نوجوان، علیرضا، تحصیل دلیل و اعتبار علم قاضی در امور مدنی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۸ ه.ش.

د : قوانین

۳۰. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
۳۱. قانون مدنی

رابطه علم دادرسی با دلایل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۳۱

۳۲. قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مصوب ۱۳۷۹ ه ش.

۳۳. قانون آیین دادرسی کیفری

دوم _ عربی

الف : کتابهای فقهی و اصولی

۱. التبریزی، جواد، صراط النجاه فی اجوبه الاستفتائات، جلد اول، چاپ سوم، قم، سرور، ۱۳۸۴ ه ش.
۲. الحائری، السید کاظم، القضاء فی الفقه الاسلامی، الطبعة الاولى، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ه ق.
۳. الطوسی، الشیخ محمد بن الحسن، الخلاف، جلد ۶، الطبعة الاولى، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ه ق.
۴. العسقلانی، ابن حجر، فتح الباری (شرح صحیح البخاری)، جلد ۱۳، دارالمعرفه، بیروت، بی جا، بی تا.
۵. قمی، ابوالقاسم ابن محمد حسن، جامع الشتات، جلد دوم، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۷ ه ش.
۶. المساکیه، حمید، الاقرار فی الاحکام القضایه، بی جا، بغداد، ۱۹۷۰ م.
۷. الموسوی اردبیلی، سید عبد الکریم، فقه القضاء، چاپ اول، قم، مکتبه الامیر المومنین، ۱۴۰۸ ه ق.
۸. الموسوی الخمینی، السید روح الله، تحریر الوسیله، جلد ۲، الطبعة الثانيه، نجف الاشرف، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۰ ه ق.
۹. النجفی، الشیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح الشرایع الاسلام، جلد ۴۰، الطبعة الثالثه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ه ش

رابطه علم دادرس با دلائل قانونی اثبات دعاوی مدنی..... ۳۲

ب : کتاب های حقوقی عربی

۱۰. السنهوری، عبد الرزاق احمد، الوسيط في شرح القانون المدني (نظريه الالتزام بوجه عام- الاثبات- آثار الالتزام)، جلد ۲، بی چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۱. مرقس، سلیمان، اصول الاثبات و اجراءاته في المواد المدنيه في القانون المصر مقارنة بتقنيات سائر البلاد العربيه، جلد ۱، الطبعة الثانية، بیروت، عام الکتب، بی تا.

